

آیات فوق نازل شد و به پیامبر (صلی الله علیه و آله و سلم) دستور داد که این همه رنج و ناراحتی بر خود تحمیل نکند.

**تفسیر:**

**این قدر خود را به زحمت نیفکن**

باز در آغاز این سوره با حروف مقطعه، روبرو میشویم، که حس کنجکاوی انسان را برمیانگیزد (طه).

البته ما در باره تفسیر حروف مقطعه قرآن در آغاز سه سوره بحث کافی کرده‌ایم.

ولی در اینجا لازم میدانیم این مطلب را اضافه کنیم: که ممکن است همه

#### تفسیر نمونه جلد ۱۳ صفحه ۱۵۷

یا حداقل قسمتی از این حروف مقطعه، دارای معانی و مفاهیم خاصی باشد، درست همانند یک کلمه که محتوایی در بردارد.

اتفاقاً در بسیاری از روایات و کلمات مفسران در آغاز این سوره و سوره‌یس به چنین مطلبی برخورد میکنیم که: «طه» به معنی یا رجل (ای مرد) است، و در پاره‌ای از اشعار عرب نیز به کلمه «طه» برخورد میکنیم که مفهومی شبیه «یا رجل» و یا نزدیک به آن دارد که بعضی از این اشعار ممکن است مربوط به آغاز اسلام یا قبل از اسلام باشد.

و بطوری که یکی از آگاهان برای ما نقل کرد بعضی از دانشمندان غرب که پیرامون مسائل اسلامی مطالعه میکنند این مطلب را به همه حروف مقطعه قرآن تعمیم داده‌اند و معتقدند حروف مقطعه در آغاز هر سوره، کلمه‌های است، دارای معنی خاص که بعضی با گذشت زمان متروک مانده، و بعضی به ما رسیده است، و الا بعید به نظر میرسد که مشرکان عرب، حروف مقطعه را بشنوند و مفهومی از آن درک نکنند و به سخریه و استهزاء برنخیزند، در حالی که در هیچیک از تواریخ دیده نشده که این بهانه جویان سبک مغز، حروف مقطعه را دستاویز برای چنین عکس‌العملی کرده باشند.

البته این نظر را به طور کلی و درباره همه حروف مقطعه قرآن، مشکل‌بتوان پذیرفت، ولی در باره بعضی قابل قبول است و در منابع اسلامی نیز از آن بحث

شده است.

این موضوع نیز جالب توجه است که در حدیثی از امام صادق (علیه السلام) میخوانیم «طه» از اسامی پیامبر است و معنی آن یا طالب الحق، الهادی الیه: ای کسی که طالب حقی، و هدایت کننده به سوی آنی». از این حدیث چنین برمی آید که «طه» مرکب از دو حرف رمزی است

---

#### تفسیر نمونه جلد ۱۳ صفحه ۱۵۸

«طا» اشاره به «طالب الحق» و «ها» اشاره به «هادی الیه» میباشد، میدانیم استفاده از حروف رمزی و علائم اختصاری در زمان گذشته و حال، فراوان بوده است، مخصوصاً در عصر ما بسیار مورد استفاده است. آخرین سخن در این زمینه اینکه کلمه «طه» مانند «یس» بر اثر گذشت زمان، تدریجاً به صورت «اسم خاص» برای پیامبر اسلام (صلی الله علیه و آله و سلم) درآمده است، تا آنجا که آل پیامبر (صلی الله علیه و آله و سلم) را نیز «آل طه» میگویند، و از حضرت مهدی (علیه السلام) در دعای ندبه «یا بن طه» تعبیر شده است. سپس می گوید ما قرآن را بر تو نازل نکردیم که خود را به زحمت بیفکنی (ما انزلنا عليك القرآن لتشقی). درست است که عبادت و جستجوی قرب پروردگار از طریق نیایش او، از بهترین کارها است، ولی هر کار حسابی دارد، عبادت هم حساب دارد، نباید آنقدر بر خود تحمیل کنی که پاهایت متورم گردد و نیرویت برای تبلیغ و جهاد کم شود. باید توجه داشت که تشقی از ماده شقاوت بر ضد سعادت است، ولی همانگونه که راغب در مفردات می گوید: گاه می شود که این ماده به معنی رنج و تعب می آید و در آیه فوق، منظور همین معنی است همانگونه که شان نزولها نیز حکایت از آن می کند. در آیه بعد هدف نزول قرآن را چنین شرح می دهد: «ما قرآن را جز برای یادآوری کسانی که از خدا می ترسند نازل نکردیم» (الا تذکرة لمن یخشى). تعبیر به «تذکرة» از یکسو «و من یخشى» از سوی دیگر، اشاره به واقعیت انکارناپذیری دارد: تذکره و یادآوری نشان می دهد که خمیر مایه

---

#### تفسیر نمونه جلد ۱۳ صفحه ۱۵۹

همه تعلیمات الهی در درون جان انسان و سرشت او وجود دارد، و تعلیمات انبیاء آن را بارور می‌سازد آنچنان که گوئی مطلبی را یادآوری می‌کند. نمی‌گوئیم تمام علوم و دانشها را انسان قبلا می‌دانسته و از خاطر برده و نقش تعلیم در این جهان نقش یادآوری است (آنچنانکه از افلاطون نقل می‌کنند) بلکه می‌گوئیم مایه اصلی آنها در سرشت آدمی نهفته است (دقت کنید). تعبیر من یخشی نشان می‌دهد که تا یک نوع احساس مسئولیت که قرآن نام آن را «خشیت و ترس» گذاشته در آدمی نباشد، پذیرای حقایق نخواهد شد چرا که قابلیت قابل هم در بارور شدن هر بذر و دانه‌ای شرط است، و در حقیقت این تعبیر شبیه چیزی است که در آغاز سوره بقره می‌خوانیم «هدی للمتقین» (قرآن مایه‌هدایت پرهیزکاران است).

سپس به معرفی خداوندی که نازل کننده قرآن است می‌پردازد، تا از طریق شناخت او، عظمت قرآن آشکارتر شود، می‌گوید: «این قرآن از سوی کسی نازل شده است که خالق زمین و آسمانهای بلند و برافراشته است» (تنزیلا ممن خلق الارض و السماوات العلی). در حقیقت این توصیف، اشاره به ابتدا و انتهای نزول قرآن می‌کند، انتهای آن زمین و ابتدایش آسمانها به معنی وسیع کلمه، و اگر در اینجا کلمه «و مابینهما» - مانند بعضی دیگر از آیات قرآن - اضافه نشده، شاید به خاطر همین است که هدف بیان ابتدا و انتها بوده است. به هر حال خداوندی که قدرت و تدبیر و حکمتش پهنه آسمان و زمین را

#### تفسیر نمونه جلد ۱۳ صفحه ۱۶۰

فرا گرفته، پیدا است اگر کتابی نازل کند چه اندازه پر محتوا و پر بار است. باز به معرفی پروردگار نازل کننده قرآن ادامه می‌دهد و می‌گوید: «او خداوندی است رحمان که فیض رحمتش همه جا را فرا گرفته، و بر عرش مسلط است» (الرحمن علی العرش استوی). همانگونه که قبلا در تفسیر آیه ثم استوی علی العرش (اعراف - ۵۴) گفته‌ایم «عرش» در لغت به چیزی می‌گویند که دارای سقف است و گاهی به خود سقف و یا تخته‌های پایه بلند مانند تخته‌های سلاطین نیز عرش اطلاق می‌شود. در داستان «سلیمان»، می‌خوانیم: یکم یاتینی بعرشها: «کدامیک از شما می‌توانید تخت او (بلقیس) را برای من حاضر کنید» (نمل - ۳۸).

بدیهی است خداوند نه تختی دارد و نه حکومتی همانند حاکمان بشر، بلکه منظور از «عرش خدا» مجموعه جهان هستی است که تخت حکومت او

محسوب می‌شود.

بنابراین «استوی علی العرش»، کنایه از تسلط پروردگار و احاطه کامل او نسبت به جهان هستی و نفوذ امر و فرمان و تدبیرش در سراسر عالم است. اصولاً کلمه «عرش» در لغت عرب و «تخت» در فارسی غالباً کنایه از قدرت می‌باشد، مثلاً می‌گوئیم فلانکس را از تخت فرو کشیدند، یعنی به قدرت و حکومتش پایان دادند، یا در عربی می‌گوئیم: ثل عرشه (تختش فرو ریخت).

به هر حال بسیار کودکانه است اگر کسانی بخواهند از این تعبیر توهم جسمیت خداوند را بکنند.

به دنباله «حاکمیت» خدا بر عالم هستی از «مالکیت» او سخن می‌گوید:

---

#### تفسیر نمونه جلد ۱۳ صفحه ۱۶۱

«آنچه در آسمانها، و در زمین، و در میان این دو، و در زیر خاکها و اعماق زمین وجود دارد همه از آن اوست» (له ما فی السماوات و ما فی الارض و ما بینهما و ما تحت الثری).

«ثری» در اصل به معنی خاک مرطوب است و از آنجا که تنها قشر روی زمین بر اثر تابش آفتاب و وزش باد می‌خشکد ولی طبقه زیرین غالباً مرطوب است به این طبقه، «ثری» گفته می‌شود و به این ترتیب «ما تحت الثری» به معنی اعماق زمین و جوف آنست که همه آنها مملوک مالک الملوک و خالق عالم هستی است.

تا به اینجا سه رکن از ارکان صفات پروردگار بیان شده بود، رکن اول «خالقیت»، رکن دوم «حاکمیت» رکن سوم «مالکیت» او است. در آیه بعد به چهارمین رکن یعنی «عالمیت» او اشاره کرده می‌گوید: «او آنقدر احاطه علمی دارد که اگر سخن آشکارا بگوئی می‌داند، و اگر مخفی کنی نیز می‌داند، و حتی مخفی‌تر از مخفی را نیز آگاه است» (وان تجهر بالقول فانه يعلم السر و اخفی).

در این‌که منظور از «اخفی» (مخفی‌تر از سر) در اینجا چیست؟ در میان مفسران گفتگو بسیار است.

- بعضی گفته‌اند: «سر» آنست که انسان با دیگری به طور پنهانی بازگو می‌کند و «اخفی» آنست که در دل نگهداشته و به کسی نمی‌گوید. -

بعضی گفته‌اند «(سر) آنست که انسان در دل دارد، و «(اخفی) آنست به فکر کسی نرسیده است اما خدا از آن آگاه است. بعضی دیگر گفته‌اند «(سر) عملی است که مخفیانه انجام می‌دهد، و «(اخفی) نیتی است که به دل دارد. - بعضی گفته‌اند «(سر) به معنی اسرار مردم است، و «(اخفی) اسراری

---

#### تفسیر نمونه جلد ۱۳ صفحه ۱۶۲

است که در ذات پاک خدا است.

- در حدیثی از امام باقر ( علیه السلام ) و صادق ( علیه السلام ) می‌خوانیم: «(سر آنست که در دل پنهان نموده‌ای و اخفی آنست که به‌خاطرت آمده اما فراموش کرده‌ای. این حدیث ممکن است اشاره به این نکته باشد که آنچه را انسان، یاد می‌گیرد به مخزن حافظه سپرده می‌شود منتها گاهی ارتباط انسان با گوشه‌های از این مخزن قطع می‌گردد و حالت نسیان با و دست می‌دهد لذا اگر با وسیله‌ای یادآوری بشود کاملاً آن را مطلب آشنائی می‌بیند، بنابراین آنچه را انسان فراموش کرده، مخفی‌ترین اسرار او است که در زوایای حافظه پنهان گشته و ارتباطش موقتاً یا برای همیشه قطع شده است. ولی به هر حال مانعی ندارد که تمام تفسیرهایی که در بالا گفته شد در مفهوم وسیع کلمه سر و اخفی جمع باشد.

به این ترتیب ترسیم روشنی از علم بی‌پایان پروردگار شده است و از مجموع آیات فوق شناخت اجمالی نسبت به نازل کننده قرآن در ابعاد چهارگانه «خلقت» و «حکومت» و «مالکیت» و علم حاصل می‌گردد.

و شاید به همین جهت است که در آیه بعد می‌گوید: «(او الله است همان خداوندی که معبودی جز او نیست برای او نامها و صفات نیک است)» (الله لا اله الا هو له الاسماء الحسنی).

چنانکه در تفسیر (آیه ۱۸۰ سوره اعراف) گفته‌ایم، تعبیر به «(اسماء حسنی)» هم در آیات قرآن و هم در کتب حدیث کرارا آمده است، این تعبیر در اصل به معنی نامهای نیک است، بدیهی است که همه نامهای پروردگار نیک است، ولی از آنجا که در میان اسماء و صفات خدا بعضی دارای اهمیت بیشتری

---

#### تفسیر نمونه جلد ۱۳ صفحه ۱۶۳

است، به عنوان «اسماء حسنی» نامیده شده است. در بسیاری از روایات که از پیامبر و ائمه (علیهمالسلام) به ما رسیده می‌خوانیم خداوند دارای ۹۹ اسم است، هر کس او را به این نامها بخواند دعایش مستجاب می‌شود و هر کس آنها را احصا کند اهل بهشت است، این مضمون در منابع معروف حدیث اهل تسنن نیز دیده می‌شود. به نظر می‌رسد که منظور از احصاء و شماره کردن این نامها همان «تخلق» به این صفات است، نه تنها ذکر الفاظ آنها، بدون شک اگر کسی با صفت عالم و قادر یا رحیم و غفور و امثال اینها، تخلق پیدا کند واشعه‌ای از این صفات بزرگ الهی در وجود او بتابد هم بهشتی است و هم دعایش مستجاب (برای توضیح بیشتر به جلد هفتم تفسیر نمونه صفحه ۲۵ - ۲۸ مراجعه فرمائید).

#### تفسیر نمونه جلد ۱۳ صفحه ۱۶۴

آیه ۹-۱۶

آیه و ترجمه:

- ۹- و هل اتک حدیث موسی  
 ۱۰- اذرانار افقال لاهله امکتوا آنی انست نارالعلی اتیکم منها بقبس اواجد علی النار هدی  
 ۱۱- فلما اتها نودی یا موسی  
 ۱۲- انی انا ربک فاخلع نعلیک انک بالواد المقدس طوی  
 ۱۳- و انا اخترتک فاستمع لما یوحی  
 ۱۴- اننی انا الله لا اله الا انا فاعبدنی و اقم الصلوة لذكری  
 ۱۵- ان الساعة اتیه اکاد اخفیها لتجزی کل نفس بما تسعی  
 ۱۶- فلا یصدنک عنها من لا یؤمن بها و اتبع هوئه فتردی
- ترجمه :

- ۹- و آیا خبر موسی به تو رسیده است؟  
 ۱۰- هنگامی که آتشی (از دور) مشاهده کرد و به خانواده خود گفت اندکی مکث کنید که من آتشی دیدم شاید شعله‌ای از آن را برای شما بیاورم، یا به وسیله این آتش راه را پیدا کنم.  
 ۱۱- هنگامی که نزد آتش آمد ندا داده شد که ای موسی!  
 ۱۲- من پروردگار توام! کفشهایت را بیرون آر که تو در سرزمین مقدس طوی هستی.

۱۳ - و من تو را (برای مقام رسالت) انتخاب کردم، اکنون به آنچه بر تو وحی می شود گوش فراده!

۱۴ - من الله هستم، معبودی جز من نیست، مرا پرستش کن و نماز را برای یاد من به پادار.

۱۵ - رستاخیز بطور قطع خواهد آمد من می خواهم آن را پنهان کنم تا هر کس در برابر سعی و کوشش خود جزا ببیند.

۱۶ - و هرگز نباید افرادی که ایمان به قیامت ندارند و از هوسهای خویش پیروی کردند تو را از آن باز دارند که هلاک خواهی شد.

تفسیر:

آتشی در آن سوی بیابان!

از اینجا داستان موسی، پیامبر بزرگ خدا شروع می شود و در بیش از هشتاد آیه بخشهای مهمی از سرگذشت پرماجرایی او تشریح می گردد، تا دلداری و تسلیت خاطری باشد برای پیامبر (صلی الله علیه و آله وسلم) و مؤمنان که در آن ایام در مکه، سخت از سوی دشمنان در فشار بودند.

تا بدانند این قدرتهای شیطانی در برابر قدرت خدا تاب مقاومت ندارند و این نقشه ها همگی نقش بر آب است.

و نیز از این سرگذشت پر محتوا با درسهای آموزنده اش، مسیر خود را در مساله توحید و خداپرستی و مبارزه با فراعنه و ساحران هر عصر و زمان، و همچنین مبارزه با انحرافهای داخلی و گرایشهای انحرافی، بیابند، درسهای

---

تفسیر نمونه جلد ۱۳ صفحه ۱۶۶

که می تواند در سراسر دوران انقلاب اسلام، راهنما و راهگشای آنها باشد. مجموعه آیاتی را که در این سوره از موسی و بنی اسرائیل و فرعونیان سخن می گوید می توان به چهار بخش تقسیم کرد:

بخش اول: از آغاز نبوت و بعثت موسی و اولین جرقه های وحی سخن گفته و به تعبیر دیگر بحث از مدرسه ای است کوتاه مدت و پر محتوا که موسی در آن «وادی مقدس» در آن بیابان تاریک و خلوت، دوره آن را گذراند.

بخش دوم: از دعوت موسی و برادرش هارون نسبت به فرعون و فرعونیان به آئین یکتاپرستی و سپس درگیریهای آنها با دشمنان سخن می گوید.

بخش سوم: از خروج موسی و بنی اسرائیل از مصر و چگونگی نجات آنها از جنگال فرعون و فرعونیان و غرق شدن و هلاکت آنها بحث می کند.



بخش چهارم: پیرامون گرایش تند انحرافی بنی اسرائیل از آئین توحید به شرک و پذیرش وسوسه‌های سامری و مبارزه قاطع و شدید موسی با این انحراف سخن می‌گوید.

اکنون به آیات مورد بحث که مربوط به بخش نخست است باز می‌گردیم: این آیات با تعبیر لطیف و جذابی این چنین می‌گوید: «آیا خبر موسی به تو رسیده است؟! (و هل اتاک حدیث موسی).

بدیهی است این استفهام برای کسب خبر نیست که او از همه اسرار آگاه است، بلکه به تعبیر معروف این «استفهام تقریری» و یا به تعبیر دیگر استفهامی است که مقدمه بیان یک خبر مهم است همانگونه که در زبان روزمره نیز هنگام شروع به یک خبر مهم می‌گوئیم: آیا این خبر را شنیده‌ای که...؟ سپس می‌گوید: «در آن زمان که آتشی (از دور) مشاهده کرد و به خانواده خود گفت اندکی مکث کنید که من آتشی دیدم، من به سراغ آن بروم شاید

---

#### تفسیر نمونه جلد ۱۳ صفحه ۱۶۷

شعله‌ای از آن برای شما بیاورم و یا به وسیله این آتش راهی پیدا کنم» (اذ راءى نارا فقال لاهله امكثوا انى آنست نارا لعلی أتيكم منها بقبس اواجد على النار هدى).

با توجه به اینکه «قبس» (بر وزن قفس) به معنی مختصری از آتش است که از مجموعه‌ای جدا می‌کنند، و با توجه به اینکه معمولاً مشاهده آتش در بیابانها نشان می‌دهد که جمعیتی گرد آن جمعند، و یا اینکه شعله‌ای را بر بلندی روشن ساخته‌اند که کاروانیان در شب راه را گم نکنند، و نیز با توجه به اینکه «امكثوا» از ماده مكث به معنی توقف کوتاه است، از مجموع این تعبیرات چنین استفاده می‌شود که موسی باهمسر و فرزند خود در شبی تاریک از بیابان عبور می‌کرده، شبی بود سرد و ظلمانی که راه را در آن گم کرده بود، شعله آتشی از دور نظر او را به خود جلب کرد، به محض دیدن این شعله به خانواده‌اش گفت توقف کوتاهی کنید که من آتشی دیدم، بروم اندکی از آن برای شما بیاورم و یاراه را بوسیله آتش یا کسانی که آنجا هستند پیدا کنم. در تواریخ نیز می‌خوانیم که موسی (علیه السلام) هنگامی که مدت قراردادش با «شعیب» در «مدین» پایان یافت، همسر و فرزند و همچنین گوسفندان خود را برداشت و از مدین به سوی مصر رهسپار شد، راه را گم کرد، شبی تاریک و ظلمانی بود، گوسفندان او در بیابان متفرق شدند،



می خواست آتشی بیفروزد تا در آن شب سرد، خود و فرزندانش گرم شوند، اما بوسیله آتشنه آتش روشن نشد در این اثناء همسر باردارش دچار درد وضع حمل شد.

طوفانی از حوادث سخت، او را محاصره کرد در این هنگام بود که شعله‌ای از دور به چشمش خورد، ولی این آتش نبود بلکه نور الهی بود، موسی به گمان اینکه آتش است برای پیدا کردن راه و یا برگرفتن شعله‌ای، به سوی آتش حرکت کرد

---

### تفسیر نمونه جلد ۱۳ صفحه ۱۶۸

اکنون دنباله ماجرا را از زبان قرآن می‌شنویم:

«هنگامی که موسی (علیه السلام) نزد آتش آمد، صدائی شنید که او را مخاطب ساخته می‌گوید: ای موسی!» (فلما اتاها نودی یا موسی). «من پروردگار توام، کفشهایت بیرون آر، که تو در سرزمین مقدس «طوی» هستی» (انی انا ربک فاخلع نعلیک انک بالواد المقدس طوی).

از آیه ۳۰ سوره قصص استفاده می‌شود که موسی این ندا را از سوی درختی که در آنجا بود شنید (نودی من شاطیء الوادی الایمن فی البقعة المبارکة من الشجرة ان یا موسی انی انا الله رب العالمین) از مجموع این دو تعبیر استفاده می‌شود که موسی هنگامی که نزدیک شد آتش را در درون درخت (مفسران می‌گویند درخت عنابی بوده) مشاهده کرد، و این خود قرینه روشنی بود که این آتش یک آتش معمولی نیست، بلکه این نور الهی است که نه تنها درخت را نمی‌سوزاند بلکه با آن هماهنگ و آشنا است، نور حیات است و زندگی!.

موسی با شنیدن این ندای روحپرور: «من پروردگار توام» هیجان زده شد و لذت غیر قابل توصیفی سرتاپایش را احاطه کرد، این کیست که با من سخن می‌گوید؟ این پروردگار من است، که با کلمه «ربک» مرا مفتخر ساخته، تا به من نشان دهد که در آغوش رحمتش از آغاز طفولیت تاکنون پرورش یافته‌ام و آماده رسالت عظیمی شده‌ام.

او مامور شد تا کفش خود را از پای در آورد، چرا که در سرزمین مقدسی گام نهاده، سرزمینی که نور الهی بر آن جلوه‌گر است، پیام خدا را در آن می‌شنود و پذیرای مسئولیت رسالت می‌شود، باید با نهایت خضوع و تواضع در این سرزمین گام نهد، این است دلیل بیرون آوردن کفش از پا.

بنابراین، بحث مشروحی که بعضی از مفسران در باره بیرون آوردن کفش از پا کرده‌اند، و اقوالی از مفسران نقل نموده‌اند زائد به نظر می‌رسد (البته روایاتی در زمینه تاویل این آیه نقل شده که هنگام ذکر نکات از آن بحث خواهیم کرد). تعبیر به «طوی» یا به خاطر آنست که نام آن سرزمین، سرزمین طوی بوده است، همانگونه که غالب مفسران گفته‌اند، و یا اینکه «طوی» که در اصل به معنی پیچیدن است در اینجا کنایه از آنست که این سرزمین را برکات معنوی از هر سو احاطه کرده بود، به همین جهت در آیه ۳۰ سوره قصص از آن به عنوان «البقعة المباركة» تعبیر شده است.

سپس از همان گوینده این سخن را نیز شنید: «و من تو را برای مقام رسالت برگزیده‌ام، اکنون به آنچه به تو وحی می‌شود گوش فرا ده!» (وانا اخترتك فاستمع لما یوحی).

و به دنبال آن نخستین جمله وحی را موسی به این صورت دریافت کرد: «من الله هستم، معبودی جز من نیست» (اننی انا الله لا اله الا انا). «اکنون که چنین است تنها مرا عبادت کن، عبادتی خالص از هرگونه شرک» (فاعبدنی).

«و نماز را برپای دار، تا همیشه به یاد من باشی» (واقم الصلوة لذكری). در این آیه پس از بیان مهمترین اصل دعوت انبیاء که مساله توحید است موضوع عبادت خداوند یگانه به عنوان یک ثمره برای درخت ایمان و توحید بیان شده، و به دنبال آن دستور به نماز، یعنی بزرگترین عبادت و مهمترین پیوند خلق با خالق و مؤثرترین راه برای فراموش نکردن ذات پاک او داده شده.

این سه دستور با فرمان رسالت که در آیه قبل بود، و مساله معاد که در آیه

بعد است یک مجموعه کامل و فشرده از اصول و فروع دین را بازگویی کند که با دستور به استقامت که در آخرین آیات مورد بحث خواهد آمد از هر نظر تکمیل می‌گردد.

و از آنجا که بعد از ذکر «توحید» و شاخ و برگهای آن، دومین اصل اساسی مساله «معاد» است در آیه بعد اضافه می‌کند: «رستاخیز به طور قطع

خواهد آمد، من می‌خواهم آن را پنهان کنم، تا هر کس در برابر سعی و کوششهایش جزا ببیند» (ان الساعة آتية أكاد أخفيها لتجزى كل نفس بما تسعى).

در این جمله دو نکته است که باید به آن توجه داشت: نخست اینکه جمله «اکاد اخفيها» مفهومش آنست که «نزدیک» است من تاریخ قیام قیامت را مخفی دارم، و لازمه این تعبیر آنست که مخفی نداشته‌ام، در حالی که می‌دانیم طبق صریح بسیاری از آیات قرآن، احدی از تاریخ قیامت آگاه نیست، چنانکه در آیه ۱۸۷ سوره اعراف می‌خوانیم یسئلونک عن الساعة ایام مرسیه‌ها قل انما علمها عند ربی: «در باره قیامت از تو سؤال می‌کنند، بگو همانا علم آن مخصوص خداست».

مفسران، برای پاسخ این سؤال به گفتگو پرداخته‌اند، بسیاری عقیده دارند تعبیر فوق، یکنوع مبالغه است و مفهومش این است که تاریخ شروع رستاخیز آنقدر مخفی و پنهان است که حتی نزدیک است من نیز از خودم پنهان دارم، در این زمینه روایتی هم وارد شده است و احتمالا این دسته از مفسران مطلب خود را از آن روایت اقتباس کرده‌اند.

تفسیر دیگر این است که مشتقات «کاد» همواره به معنی نزدیک شدن نیست، بلکه گاهی به معنی تاکید می‌آید، بی‌آنکه معنی نزدیک شدن را داشته باشد.

و لذا بعضی از مفسران «اکاد» را به معنی «ارید» (می‌خواهم) تفسیر

---

#### تفسیر نمونه جلد ۱۳ صفحه ۱۷۱

کرده‌اند، و در بعضی از متون لغت نیز همین معنی صریحا آمده است. نکته دیگر اینکه: علت مخفی نگاه داشتن تاریخ قیامت، طبق آیه فوق آنست که «خداوند می‌خواهد هر کسی را به تلاش و کوششهایش پاداش دهد» و به تعبیر دیگر: با مخفی بودن آن یکنوع آزادی عمل برای همگان پیدا می‌شود و از سوی دیگر چون وقت آن دقیقا معلوم نیست و در هر زمانی محتمل است نتیجه‌اش حالت آماده باش دائمی و یا پذیرش سریع برنامه‌های تربیتی است، همانگونه که در باره فلسفه اخفاء «شب قدر» گفته‌اند منظور این است که مردم همه شبهای سال، یا همه شبهای ماه مبارک رمضان را گرامی دارند و به درگاه خدا بروند.

در آخرین آیه مورد بحث به یک اصل اساسی که ضامن اجرای همه برنامه‌های

عقیدتی و تربیتی فوق است اشاره کرده می فرماید: «هرگز نباید افرادی که ایمان به رستاخیز ندارند و از هوسهای خویش پیروی کرده اند تو را مانع از آن شوند که اگر چنین شود هلاک خواهی شد»! (فلا یصدنک عنها من لا یؤمن بها و اتبع هواه فتردی).

در برابر افراد بی ایمان و وسوسه ها و کارشکنی های آنان محکم بایست، نه از انبوه آنها وحشت کن، و نه از توطئه های آنها ترسی به دل راه ده، و نه هرگز در حقانیت دعوت و اصالت مکتب از این هیاهوها شک و تردیدی داشته باش. جالب اینکه در اینجا جمله «لا یؤمن» به صورت صیغه مضارع و جمله «و اتبع هواه» به صورت صیغه ماضی است، و در حقیقت اشاره به این نکته است که عدم ایمان منکران قیامت از پیروی هوای نفس سرچشمه می گیرد، گوئی

---

### تفسیر نمونه جلد ۱۳ صفحه ۱۷۲

می خواهند آزاد باشند و هر چه دلشان خواست انجام دهند پس چه بهتر که انکار قیامت کنند تا بر آزادی هوسهایشان خدشه ای وارد نشود!

**نکته ها:**

۱ - منظور از «فاخلع نعلیک» چیست؟ همانگونه که گفتیم ظاهر آیه این است که به موسی دستور داده شد به احترام آن سرزمین مقدس، کفشهای خود را از پا بیرون آورد، و باخضوع و تواضع در آن وادی گام نهد، سخن حق را بشنود و فرمان رسالت را دریافت دارد، ولی بعضی از مفسران به پیروی پاره ای از روایات می گویند: این به دلیل آن بوده است که چرم آن کفش از پوست حیوان مرده بوده است!

